

خیلی ها ماندند و ساختند و نوشتند اما کسانی هم رفتن را ترجیح دادند یکی از آنها بهرام بیضایی است. ایشان چقدر در آن زمان ها با پدر شما رفت و آمد داشت و حالا شما چقدر رفتن او را معقول می بینید؟

به هر حال «مانع» است، مانعی که نمی گذارد نویسنده، مترجم و فیلمساز راحت کار خودشان را بکنند. در مورد بهرام بیضایی باید بگویم که او زیاد به خانه‌ی ما نمی آمد و گاهی به استودیو می رفت و با پدرم کار داشت. من خیلی متأسف هستم که او رفتن را به ماندن ترجیح داد، یعنی هر کسی می توانست برود ولی آن‌هایی که رفتند آیا توانستند آن شاهکارهایی را که در ایران ساختند، در خارج از ایران هم بسازند؟ قبل از همه ابراهیم گلستان را در نظر بگیرید؛ او در این چهل و خرده‌ای سال - که تازه قبل از انقلاب هم رفته بود - غیر از چند مصاحبه، چه کار کرد؟ هیچ. چه چیزی نوشت؟ هیچ. اگر چیزی از او چاپ شده متعلق به قبل است و مال الان نیست. شهرنوش پارس‌ی پور آیا توانست یک چیزی مثل «طوبا و معنای شب» بنویسد؟ خیر، نتوانست. منیر و روانی پور چه کرد؟ آیا توانست چیزی مثل «اهل غرق» و «کتب و» را بنویسد؟ خیر. حتی سهراب شهید ثالث چه کار کرد؟ توانست فیلمی مثل «طبیعت بی جان» بسازد؟ خیر. امیر نادری چه شد؟ کسی که «تنگسیر» و «دونده» را ساخته بود. هر کدام را که نگاه کنید، در خارج از ایران نتوانستند به خوبی کارهایی که در ایران کرده بودند بنویسند، بسراپند یا فیلم بسازند. بهرام بیضایی ممکن است که در آنجا تئاترهای خوبی اجرا کرده باشد اما برای چند مخاطب؟ برای چند علاقه‌مند واقعی به تئاتر؟ آیا همه‌ی ایرانی‌های آنجا عاشق تئاتر هستند؟ آیا همه‌ی آن‌ها که نمایش بهرام بیضایی را دیدند لذت بردند؟ من فکر نمی‌کنم که این شرایط ممیزی و سانسور برای همه است. بنابراین به نظر من بهرام بیضایی اشتباه



چهل و یکم می‌رسد؟ چون خوانده شده است. چرا کتاب «از عشق» که من آن را ترجمه کردم در روز اول بخش هزار و پانصد جلدش از انبار بخش‌کننده به کتابفروشی‌ها رفت؟ پس مردم به خواندن کتاب علاقه‌مند هستند. این‌ها را گفتیم، برای اینکه تأکید کنم جوان‌های ما به فرهنگ، هنر و یاد گرفتن علاقه‌مند هستند.

و شما در خودتان این رسالت ماندن و تحویل اثر و حضور هنری رامی بینید؟

بله؛ اگر ما به اندازه‌ی سر سوزن توانایی این را داریم که بتوانیم خدمت کنیم و بتوانیم چیزی به فرهنگ این جامعه اضافه کنیم، متعهد هستیم تا این کار را انجام دهیم. باید بدانیم و این کار را بکنیم حتی اگر این همه اذیت‌مان کنند. شاید باورتان نشود، اما من برای این کتاب‌هایی که بعد از انقلاب ترجمه کرده‌ام، حتماً بیست و هفت، هشت بار به وزارت ارشاد رفته‌ام و حتماً بیست و هفت، هشت بار توضیح داده‌ام، چانه زده‌ام و توجیه کرده‌ام و از در آن اداره موفق بیرون آمده‌ام. توانست‌ام توجیه کنم و حرفم را به کرسی نشانده‌ام. خیلی انرژی مصرف کرده‌ام ولی در جهت بهینه کردن کار. کار من مترجم همین است، مگر قرار است که چه اتفاقی بیفتد؟ اینجا اینطور است و ما هم همینطور با آن جلو می‌رویم و جلو هم رفته‌ایم. بنابراین من شخصاً با رفتن بهرام بیضایی موافق نیستم، با رفتن ابراهیم گلستان موافق نیستم، با رفتن اسماعیل خوبی، سهراب شهید ثالث، شهرنوش پارس‌ی پور، منیر و روانی پور و... موافق نیستم. به هر حال این‌ها آدم‌های مهم فرهنگ و هنر ما بودند. من هم می‌توانستم بروم و بالاخره حداکثر فروشنده‌ی یک مغازه می‌شدم ولی برای چه این کار را نکردم؟ برای اینکه خودم را متعهد می‌دانستم. برای اینکه دارم کیفی می‌کنم از کاری که کرده‌ام و لذت می‌برم از کاری که الان دارم می‌کنم، بنابراین به نظر من هیچکدام از این افراد نباید می‌رفتند. باز هم می‌گویم که این یک تصمیم شخصی است و من حق دخالت ندارم اما حق اظهار نظر که دارم.

کرد که رفت؛ من حق دخالت ندارم و تصمیم شخصی او بوده ولی فکر می‌کنم که جوان‌های ما به این آدم‌ها احتیاج دارند. هر چقدر که اذیتان کنند و هر چقدر که مانع کارتان شوند، هر چقدر که به تئاتر، نما، پانصد، فیلم و کتابتان اصلاحیه ببندند؛ به نظر من باز هم باید می‌ماندند. بیضایی باید می‌ماند چون جوان‌ها به او احتیاج دارند و نباید جا خالی می‌داد. خودم را مثال می‌زنم؛ من در حد بهرام بیضایی یا ابراهیم گلستان، شهرنوش پارس‌ی پور و... نیستم. من یک مترجم و گالری‌دار ساده هستم اما به هر حال در حال حاضر سی و سه سال است که گالری دارم و هر هفته یک نمایشگاه می‌گذارم. اگر ضرب کنیم می‌بینیم که من در این سی و سه سال حدود هزار و پانصد نمایشگاه برگزار کرده‌ام و چندین و چند جوان را به جامعه‌ی هنری معرفی کرده‌ام. اگر من در توانم هست که یک چنین خدمتی کنم چرا جا خالی بدهم. بروم و این خدمت را انجام ندهم؟ من حدود چهل کتاب ترجمه کرده‌ام که شاید ده جلد آن مال قبل از انقلاب و سی جلد آن مال بعد از انقلاب است. آیا این سی کتاب هیچ تأثیری روی هیچکس نگذاشته است؟ چرا «پیگانه» اثر آلبر کامو که من آن را ترجمه کرده‌ام، دارد به چاپ

و نقاشی، چقدر مطمئنان کرد که آقای کیمیایی در این زمینه هم موفق خواهد بود؟ این سوال را از این جهت می‌پرسیم که روزنامه «شرق» در زمان برگزاری این نمایشگاه در نقدی تند با عنوان کاسبی گلستان و کیمیایی یاد کرد، در حالی که آثار به اذعان بازدیدکنندگان جذاب بود.

آقای مسعود کیمیایی، آقای مسعود کیمیایی است یعنی سازنده‌ی «گوزن‌ها»، «غزل»، «قیصر»، «سرب» و فیلم‌های خیلی خوب دیگر. از طرفی او دوست پنجاه ساله‌ی من است، شاید هم بیشتر و حدود پنجاه و سه، چهار سال. او زنک زد و گفت که من نقاشی می‌کنم و بیبا و کارهای من را ببین؛ من نمی‌دانستم که او نقاشی می‌کند. رفته آثارش را دیدم و گفتم که نمایشگاه برایت می‌گذارم. او اصلاً ادعای نقاش بودن ندارد و فیلم‌ها یا تخیلات خودش را روی بوم کشیده بود. بله؛ طراحی فوق العاده‌ای نداشت. در واقع



من خیلی متأسف هستم که بهرام بیضایی رفتن را به ماندن ترجیح داد، یعنی هر کسی می‌توانست برود ولی آن‌هایی که رفتند آیا توانستند آن شاهکارهایی که در ایران ساختند را در خارج از ایران بسازند؟ قبل از همه ابراهیم گلستان را در نظر بگیرید؛ او در این چهل و خرده‌ای سال - که تازه قبل از انقلاب هم رفته بود - غیر از چند مصاحبه، چه کار کرد؟ هیچ چیز

من عقب‌نشینی را دوست ندارم. باید بدانیم، بسازیم، بنویسیم و اگر می‌توانیم و اگر سوزن هم که شده فرهنگ و هنر مملکت را بهتر کنیم. من هیچوقت یادم نمی‌آید که در مرحله‌ای از زندگی عقب‌نشینی کرده باشم، همیشه مبارزه کرده‌ام، جلو رفته‌ام و الان هم فکر می‌کنم که کار خوبی کرده‌ام. پشیمان نیستم از اینکه الان چقدر خسته‌ام، چقدر انرژی از دست داده‌ام و چقدر این انرژی می‌توانست برای کارهای دیگر و بهتری صرف بشود، اما اشکالی ندارد. راضی هستم.

تازگی نمایشگاهی از عکس و نقاشی مسعود کیمیایی در گالری گلستان برگزار شد، گویا نقاشی و عکس‌گره محکمی با سینما دارد و سینمای آقای کیمیایی همیشه عکس‌های خوبی داشته است. اولین مواجهه‌ی شما با عکس‌ها

دارم. فیلمسازان جوان خیلی خوبی آمده‌اند و امیدوارم که بتوانند ادامه دهند. این امیدواری را برای این می‌گویم که شنیده‌ام دارند قوانینی می‌سازند که بسیار موحش است - یعنی فقط کلمه‌ی موحش را می‌شود به کار برد - و امیدوارم که اینطور نشود ولی بالاخره وقتی که آدم از این طرف و آن طرف یک حرف‌هایی را می‌شنود که مستند است، بعید نیست که این شایعات به واقعیت تبدیل شود. من از این موضوع متأسف هستم. به هر حال امیدوارم که جوان‌ها سرخورده نشوند و بتوانند به کارشان ادامه دهند.

ما از سوی دیگر، شخصی مثل ناصر تقوایی را هم داریم که در گوشه عزلت است و از آن میان بهمن فرمان‌آرا و مسعود کیمیایی هستند که کماکان فیلم می‌سازند، شما اگر فیلمساز بودید در مواجهه با موانع کدام را انتخاب می‌کردید؟ فیلمسازی یا عقب کشیدن؟